

دو فصلنامه ی عیون
سال سوم، شماره ی ۳ و ۴
تاریخ دریافت: ۲/ ۳/ ۹۵
تاریخ پذیرش: ۱۶/ ۱۲/ ۹۵

بینامتنیت لفظی در هجویات جریر در مقابله با اخلل با تکیه بر قرآن

مجتبی محمدی مزرعه شاهی^۱
حمید متولی زاده نائینی^۲

چکیده

هر چند اصطلاح بینامتنیت در دهه‌های اخیر مطرح شده است، اما این پدیده با همه‌ی انواع خود از دیر باز در ادبیات اسلامی کاربرد داشته است. شایع‌ترین نوع این پدیده، کاربرد آیات، واژگان و معانی قرآنی یعنی اقتباس در آثار ادبی است. ادیبان و شاعران دوره اموی نیز به این امر بی‌توجه نبوده‌اند. یکی از شاعران بنام دوره اموی که از مضامین و واژه‌های قرآنی بسیار سود جست و جایگاه ویژه‌ای را در این عرصه به خود اختصاص داده است، جریر بن عطیه از شاعران نقائض است. از جمله دلایل جایگاه ویژه‌ی وی می‌توان به آشنایی گسترده و خاصّ وی با قرآن کریم در میان شاعران نقائض اشاره کرد. البته این تنها دلیل استفاده وی از واژگان و مضامین قرآنی نیست. شاید عامل اصلی آن باشد که وی خواسته با استفاده از آیات قرآن، ضمن قداست بخشیدن به شعر خویش، چهره اخلل را در ذهن مخاطب تقبیح نماید و در این زمینه، عرصه را بر تنها رقیب مسیحی خود تنگ بدارد. این تحقیق بر آنست به بررسی بینامتنی لفظی در هجویات جریر با قرآن کریم در مقابله با اخلل بپردازد که بنابر آن، این شاعر در شعر خویش در دو سطح واژگان و عبارات، از آیات پرمحتوا و روح انگیز قرآن کریم بهره برده است. رابطه‌ی بینامتنی در سطح واژگان بیشتر از نوع نفی جزیی یا اجترار، در عبارات بیشتر از نوع نفی متوازی یا امتصاص بوده است.

واژگان کلیدی: بینامتنیت لفظی، جریر، اخلل

۱. طرح مسأله

یکی از رویکردهای جدید نقد ادبی که در نتیجه تحوّل بنیادین در ساختار نقد قدیم در غرب رواج پیدا کرد، نظریه‌ی بینامتنی است. این اصطلاح نخستین بار توسط ژولیا کریستوا و با الهام از آثار میخائیل باختین در قرن بیستم میلادی پدیدار شد. معادل واژه بینامتنی در عربی «التناص» و در زبان انگلیسی «intertextuality» است. برای اصطلاح بینامتنی، تعاریف متعدد و نزدیک به هم ارائه شده است؛ از جمله: فرو رفتن چند متن داخل یک متن به شکلهای گوناگون و مشارکت یک متن با متن دیگری از جنبه‌ی رابطه‌های ریشه‌ای یا اسلوبی (مفتاح، ۱۹۹۲: ۱۲۱). رابطه‌های بین یک متن با متن‌های دیگر متداخل در آن، رابطه‌ایست براساس بینامتنی (لوشن، ۱۴۲۴: ۱۰۲۲). بینامتنی گونه‌های متعددی دارد؛ از جمله: بینامتنی لفظی، معنوی، تاریخی، اسطوره‌ای، سبکی و...

۱. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه یزد

هرچند بینامتنیت پدیده‌ای جدید و از دستاوردهای نقد جدید به شمار می‌رود اما ریشه‌های آن را باید در ادبیات قدیم جستجو نمود. در واقع بینامتنی در ادبیات عربی دارای پیشینه‌ای طولانی است، به گونه‌ای که نویسندگانی مانند ابن رشیق در کتاب «قراضة الذهب فی أشعار العرب» اشاره می‌کند به اینکه: «صنع و مصدر هر گفتاری، گفتار پیش از آن است، حتی اگر کشف روابط بین متون و وابستگی‌های متنی کاری آسان نباشد. به هر شکل سخن از سخن می‌آید، هر چند که راهش پنهان و رابطه‌اش دور باشد» (ابن رشیق، ۱۹۷۲م، ص ۸۳). در این میان ادبیات معاصر عرب هم همگام با تحولات جدید ادبی دستخوش تغییر و تحولاتی به ویژه در حوزه نقد گردید.

از این رو با ورود نظریه بینامتنیت به ادبیات عربی برخی از صاحب نظران و پژوهشگران عرصه‌ی نقد، به بررسی و تحلیل و تطبیق آن در ادبیات عربی پرداختند و حتی تقسیم‌بندی‌هایی جدید نیز از آن ارائه دادند. یکی از این صاحب نظران که در این عرصه گام‌های قابل توجهی برداشت، ناقد ادبی «محمد بنیس» می‌باشد.

وی یکی از نخستین منتقدانی بود که به موضوع بینامتنی در نقد معاصر ادبیات عربی پرداخت. وی به پیروی از ژولیا کریستوا سه معیار را برای بازآفرینی متن غائب در متن حاضر به کار می‌برد که از آنها به روابط بینامتنی تعبیر می‌شود (حسنی، ۲۰۰۳م: ۵۶۰). این معیارها عبارتند از:

«اجترار» یا نفی جزئی: «اجترار» از ریشه (جرّ یجرُّ جرّاً) و از باب افتعال است که در لغت، به معنای کشیدن و جذب کردن است و در اصطلاح، نوعی از روابط بینامتنی است که مؤلف در آن، جزیی از متن غائب را در اثر خویش، می‌آورد و متن حاضر ادامه‌ی متن غایب است و در آن، کمتر شاهد نوآوری از سوی مؤلف هستیم. (عزام، ۲۰۰۵: ۱۱۶) این قانون، آسان‌ترین و سطحی‌ترین نوع روابط بینامتنی است که استفاده مؤلف از متن غائب، می‌تواند یک کلمه یا یک جمله یا حتی یک حرف باشد.

«امتصاص» یا نفی متوازی: «امتصاص» از ریشه‌ی (مصّ یمصّ مصّاً) و از باب افتعال، در لغت به معنای مکیدن و جذب کردن است و در اصطلاح به نوعی از روابط بینامتنی اطلاق می‌شود که در آن مؤلف متن غایب را می‌پذیرد و به گونه‌ای در متن حاضر به کار می‌برد که جوهره‌ی آن تغییری نمی‌کند. (موسی، ۲۰۰۰م: ۵۵) این نوع، از نوع پیشین سطحی بالاتر دارد که با اندکی نوآوری از سوی مؤلف همراه است.

«حوار» یا نفی کلی: «حوار» از ریشه‌ی (حار یحور و از باب حاور یحاور محاوره) است که در لغت به معنای پاسخ دادن است و در اصطلاح، نوعی از روابط بینامتنی است که در بین آن‌ها، بالاترین سطح را داراست و نیاز به خوانشی عمیق و مکرر دارد؛ بدین گونه که مؤلف، متن غائب را در متن خود به شکلی به کار می‌گیرد که معنای آن به کلی متفاوت گردد. (وعدالله، ۲۰۰۵م: ۳۷) بنابراین در این نوع، نیاز به آگاهی دقیق از متون غائب، مهم‌ترین اصل است.

تأثیر قرآن بر متون ادبی

قرآن کریم به عنوان ارزشمندترین متون دینی بسان چشمه‌ای فیاض از تجارب و نصایح اخلاقی و اجتماعی در طول تاریخ همواره الهام بخش ادیبان در آفرینش‌های ادبی بوده است چرا که این کتاب آسمانی از چنان ظرفیتی برخوردار است که شاعران و نویسندگان از این منبع بی‌پایان بهره‌ها برده‌اند اما چه بسا برخی از شاعران با علم به آگاهی مخاطبان از فهم متون دینی به منظور قداست بخشیدن به آثار خود و اثبات چیره دستی شان، آیات و اندیشه های قرآن را زینت بخش اشعار خود قرار داده تا افزون بر تاثیر گذاری عمیق تر بر مخاطب برغناى اثر خود بيفزایند.

جریر یکی از شاعران به نام دوره اموی است که از این امر مستثناء نبوده و در جای جای دیوان شعری خویش به اقتباس از واژگان و مضامین آیات قرآن پرداخته تا به اصطلاح نبوغ شعری خود را به مخاطب القاء کند. شعر وی بیشتر در هجاء است. البته جریر بیشتر به هجو شاعران و کمتر به هجو خلفاء و ثروتمندان می پردازد تا جایی که کسانی مانند اصمعی و ابوالفرج اصفهانی گفته‌اند که او با ۳۴ شاعر و برخی دیگر گفته‌اند که با ۸۰ شاعر به هجو پرداخت و بر همه آنها چیره گشت. (ضیف، ۱۹۸۹: ۲۷۸). اما در بین تمامی شاعرانی که به هجو آنان پرداخته است، هجویات وی با اخطل و فرزدق جایگاه ویژه‌ای در ادبیات عربی باز کرده و از این میان هم هجویات وی در مقابله با اخطل متمایز تر می‌باشد.

مسیحی بودن اخطل بهترین فرصت را در اختیار جریر قرار داده بود تا بتواند به او حمله کند و با استفاده از مفاهیم والای اسلامی و تاثیر پذیری از دو منبع الهام بخش این مفاهیم و ارزشها یعنی «قرآن و احادیث نبوی» شأن او را پایین بیاورد؛ چرا که در آن جامعه، اسلام دین رسمی بود و اکثریت جامعه، آن را با جان و دل پذیرفته بودند.

وی در این راه از تکنیک بینامتنیت بسیار بهره برده است زیرا این تکنیک علاوه بر اینکه به گستره معنایی در شعر نوعی توانایی برای اثر بخشی می‌دهد، در شکل دهی تجربه شاعر مؤثر است بطوریکه شاعر به کمک آن می‌تواند معنای معینی را تأیید، نفی یا القاء کند. (عید، ۱۹۹۷: ۲۳)

بر اساس نظریه بینامتنی، شاهد برخی متون شعری در دوره اموی هستیم که رویکرد بی نظیری به متون دینی داشته اند که در میان آنها قرآن کریم بیش از دیگر متون مورد توجه و اهتمام قرار گرفته است. از جمله شاعرانی که از منظر این نظریه، رویکرد بی نظیری به آیات قرآنی در شعرشان وجود دارد جریر بن عطیه است که استفاده وی از آیات قرآن، بیشتر به جهت تقبیح چهره رقیب و تاثیرگذاری بیشتر در ذهن خواننده مسلمان و ناشی از تاثیرات قابل ملاحظه‌ای است که فرهنگ اسلامی بر روح و شخصیت شاعر داشته است. (عزام، ۲۰۰۷م: ۶۱)

این پژوهش در صدد آنست که با روش تحلیلی-توصیفی و بر اساس مدل محمد بنیس به بررسی بینامتنیت لفظی بین متن قرآن و اشعار جریر (بویژه در هجو اخطل) پرداخته و ضمن شرح و توضیح مختصری در مورد هر متن، روابط بین دو متن را تحلیل و تبیین کند.

جریر یکی از شاعران مشهور و بنام دوره اموی می باشد و با توجه به جایگاه ادبی وی، اشعار او از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است که به این موارد می‌توان اشاره کرد:

خالد محمود محمد عزام در کتاب «جریر شاعر النقاویس الامویه و النزعه الدینیة» (۲۰۰۷م) به تأثیر اسلام در شعر جریر پرداخته و به این نتیجه رسیده که تأثیر قرآن در شعر جریر تأثیری لفظی و معنوی بوده است. نبیل حسنین در کتاب خود با عنوان «التناص فی شعر شعراء النقاویس» (۲۰۱۰م) به بررسی و تبیین تناسف قرآنی در شعر جریر پرداخته و فقط به چند نمونه بسنده کرده است ولی با توجه به اینکه اساس پژوهش حاضر فقط بر اشعاری است که جریر در هجو اخطل آورده است می‌تواند از وجوه تمایز این پژوهش باشد.

از میان پایان نامه‌های عربی می‌توان «اثر الاسلام فی نقض جریر شعر الاخطل» (۱۴۲۷هـ) از عبد الله الزهرانی در مقطع کارشناسی ارشد نام برد که نویسنده در آن در یک فصل به بررسی تأثیر قرآن در باورهای دینی به کار رفته در اشعار جریر در هجو اخطل پرداخته است و در میان پایان نامه‌های فارسی می‌توان به پژوهش یونس ولیی «نقاویس جریر و الاخطل فی میزان النقد الادبی» (۱۳۹۰ش) در مقطع کارشناسی ارشد اشاره کرد که در آن نویسنده به موازنه نقدی بین قصاید جریر و اخطل اقدام کرده است. از میان مقالات نیز پژوهش علی نظری و یونس ولیی با عنوان «التناص فی قصیده قل للذیار مع قصیده خف القطنین للاخطل» (مجله اضاءات نقدیه، شماره ۸) به بررسی تناسف ادبی در دو قصیده مذکور اقدام کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که تناسف در قصیده جریر به گونه شکلی و مضمونی نمود بارزی داشته است هم چنین معصومه تنگستانی و حمیده شیخ زاده در مقاله «جلوه‌های بینامتنیت قرآنی در شعر شاعران النقاویس» (۱۳۹۳ش) و دکتر عمر لحسن در مقاله خود با عنوان «التناص القرآنی فی شعر جریر» به بررسی شواهد قرآنی موجود در شعر جریر در موضوعات گوناگون پرداخته است ولی درباره اشعاری که جریر به هجو اخطل پرداخته جز یکی دو مورد اشاره چندانی نکرده‌اند. دکتر عبدالغنی نیز در مقاله خود با عنوان «اثر القرآن فی شعر جریر» فقط به ذکر آیات بسنده کرده و هیچ‌گونه تجزیه و تحلیلی انجام نداده است. با بررسی پژوهش‌های فوق در می‌یابیم که تاکنون درباره بینامتنیت لفظی در اشعار جریر در هجو اخطل به طور مجزا کاری صورت نگرفته است. از آنجایی که بنای کار در مقاله بر اختصار و دوری از اطاله کلام بوده و از طرف دیگر با توجه به نمونه‌های فراوان تناسف در شعر جریر در هجو اخطل، ذکر این نکته ضروری می‌نماید که نویسنده برای هر مورد به ذکر و بررسی چند مورد از آنها بسنده نموده است.

۲. بینامتنی در شعر جریر

پدیده بینامتنی با قرآن کریم در شعر جریر دارای گونه‌هایی است که هر یک اهمیت و نقش مهمی در بیان دیدگاه خاص شاعر دارد. بینامتنی گاه به صورت سطحی بر شعرهای وی (مدح، هجاء، فخر، غزل و رثاء) آشکار می‌شود و گاه نیز در عمق آن به ثمر می‌نشیند که در ساده‌ترین شکلش، تضمین یک واژه، عبارت، فکر یا رویداد و یا در شکلی گسترده‌تر، مجموعه‌ای از آیه‌هاست؛ از این طریق برای ما روشن می‌شود که چگونه وی در شعر خود، از میراث عمیق قرآنی بهره برده است. در میان

انواع بینامتنیت در شعر جریر، بینامتنی لفظی جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است و یکی از مهم‌ترین نمونه‌های بینامتنی با قرآن کریم در شعر جریر و به‌ویژه در هجوئیات وی در مقابله با اخطل به شمار می‌رود و منظور از آن، اقتباس واژگان یا عبارتهایی است که از طریق ظاهر یا معنا در متن نویسنده آشکار می‌شود؛ امری که می‌توان آن را حضور آشکار متن قرآن در متن شعری جریر تلقی کرد و این امر خود به دو نوع بینامتنی در واژگان و بینامتنی در عبارتها تقسیم می‌شود که به طور جداگانه به هر کدام از این دو خواهیم پرداخت.

۱-۲. بینامتنی در واژه‌ها

واژگان ماده‌ی اولیه‌ای است که هر ادیبی می‌تواند با آن تصور خود را از هستی و پیرامون خود ارائه نماید؛ همانند رنگ در نقاشی که در اختیار همه‌ی هنرمندان است تا با زبردستی، تابلوی زیبایی خود را بیافرینند. (مرتاض، ۱۹۹۸، ص ۳۷۰) جریر نیز همانند یک هنرمند نقاش، با زبردستی و مهارت وصف ناپذیر واژگان قرآنی را به کار می‌گیرد تا دیدگاه خود درباره دشمن را به تصویر بکشد؛ تصاویری چون خوک از اخطل و قوم عاد از قومش. وی غالباً برای زشت‌تر جلوه دادن چهره‌ی رقیب الفاظ و واژگان قرآنی را فرا می‌خواند و از آن‌ها برای اهدافی که در سر می‌پروراند، استفاده می‌کند ولی این استفاده، تنها به برخی از واژگان مفرد یا مرکب و یا جزئی از یک آیه منحصر می‌شود و در آن، خبری از آیه‌ای به طور کامل یا جمله‌های قرآنی نیست. متن حاضر نه تنها در لفظ بلکه گاهی در درون مایه و ساختار نیز با متن غائب ارتباط برقرار می‌کند. خواننده با خواندن اشعار جریر، به واژگانی بر خورد می‌کند که به متن قرآنی بر می‌گردد و بلافاصله با خواندن آن، به متن غائب ارجاع داده می‌شود. واژگانی از قبیل: احقاف، عقیم، حاصب، نکال، دین الحق، جزیه، خنزیر، ضلاله. جریر با گنجاندن چنین واژگانی در شعرش سعی دارد تا تأثیر آن را بر خواننده بیشتر کند و به واژه‌هایش که ماده‌ی اصلی هجوش را تشکیل می‌دهند، استحکام و قداست بخشد.

الف) جریر در مقام فخر به قبیله‌ی خویش و هجو تغلیبان و تشبیه آنان به قوم عاد این‌گونه سروده:

كَانَتْ بَنُو تَغْلِبٍ لَا يَعْلُ جَدَّهُمْ كَالْمُهْلَكِينَ بَدَى الْأَحْقَافِ إِذْ دَمَّرُوا

ترجمه: اجداد قبیله‌ی تغلب هیچ برتری ندارند و در جنگ‌ها همانند کشتگان سرزمین احقاف هستند آن هنگام که هلاک گشتند.

صَبَّتْ عَلَيْهِمْ عَقِيمٌ لَا تُنَاطِرُهُمْ حَتَّى أَصَابَهُمْ بِالْحَاصِبِ الْقَدْرُ (جریر، دیوان، ص ۱۹۹)

ترجمه: بادی نازا بر آنها وزید که نظیری برای آنها پیش از این وجود نداشت تا اینکه قضا و قدر بر آنها طوفانی سخت وارد کرد.

شاعر در این دو بیت، با اشاره به داستان قوم عاد که در قرآن در آیات متعددی ذکر حال آن‌ها آمده است به هجو قوم اخطل می‌پردازد از جمله‌ی این آیات عبارتند از:

وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ (الأحقاف/ ۲۱)

تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا (الأحقاف/ ۲۵)

فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصِّحْحَةُ (العنكبوت/ ۴۰)

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (الذاريات/ ۴۱)

بینامتنیت: بینامتنیت لفظی که در آن جریر بدون هیچ نوآوری و باحفظ معنا واژه‌هایی نظیر الأحقاف، حاصب، عقیم و دَمْرُوا را که در قرآن اشاره به عذاب الهی بر قوم عاد داشته‌اند را در بیت خود حاضر کرده بطوریکه خواننده را به سرعت به متن غائب ارجاع می‌دهد و تلویحاً قوم اخطل را هم چون قوم عاد گمراه می‌خواند و قدرت و توان قوم خود در جنگاوری و هجوم بر ایشان را به قدرت بادهای ویرانگر عقیم و حاصب که در قرآن به ترتیب بر بادی نازا و شن‌زا دلالت داشته‌اند تشبیه کرده لیکن تصرفی در معنا ایجاد نکرده. بنابراین ارتباط میان دو متن غائب و حاضر از نوع نفی جزئی یا اجترار می‌باشد.

ب) جریر در مدح قوم خویش و با اشاره به جزیه گرفتن از مسیحیان، با تحقیر اخطل و افتخار و تبختر به اسلامیت خویش، این‌گونه سروده:

أَدِ الْجِزَى وَ دَعِ الْفَخَارَ بَتَغْلِبِ وَأَخْسَأْ بِمَنْزِلَةِ الذَّلِيلِ الصَّاعِرِ (جریر، دیوان، ص ۲۳۷)

ترجمه: ای اخطل جزیه بده و فخر فروشی به تغلب را رها کن و دور شو و به منزلتی همچون انسانهای پست و خوار راضی باش.

و در جایی دیگر در همین مضمون این چنین سروده:

لَنَا كُلِّ عَامٍ جِزِيَةٌ تَتَّقَى بِهَا عَلَيْكَ وَ مَا تَلَقَى مِنَ الذَّلِيلِ أَبْرَحُ (جریر، دیوان، ص ۸۹)

ترجمه: تو هر ساله جزیه‌ای به ما می‌دهی که بوسیله‌ی پرداخت آن از ناحیه‌ی ما در امان می‌مانی در حالیکه ذلتی که به تو از آن می‌رسد عذاب آورتر است.

مصراع اول این دو بیت، به آیه‌ی زیر اشاره دارد:

« قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ » (توبه/ ۲۹)؛ ترجمه: با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند.

در تفسیر المیزان ذیل واژه‌ی «جزیه» آمده: «راغب در مفردات گفته است کلمه (جزیه) به معنای خراجی است که از اهل ذمه گرفته شود و بدین مناسبت آن را جزیه نامیده‌اند که در حفظ جان ایشان بگرفتن آن اکتفاء می‌شود.

و کلمه (صاغر) به کسی اطلاق می‌شود که تن به پستی داده باشد، و قرآن آن را درباره آن دسته از اهل کتاب که راضی به دادن جزیه شده‌اند، استعمال کرده و فرموده: (حتی يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ).

از آنچه در صدر آیه مورد بحث از اوصاف سه گانه اهل کتاب بعنوان حکمت و مجوز قتال با ایشان ذکر شده و از اینکه باید با کمال ذلت جزیه بپردازند، چنین برمی‌آید که منظور از ذلت ایشان، خضوعشان در برابر سنت اسلامی و تسلیمشان در برابر حکومت عادلانه جامعه اسلامی است و مقصود این است که مانند سایر جوامع نمی‌توانند در برابر جامعه اسلامی صف آرایی و

عرض اندام کنند و آزادانه در انتشار عقاید خرافی و هوی و هوس خود به فعالیت پردازند و عقاید و اعمال فاسد و مفسد جامعه بشری خود را رواج دهند، بلکه باید با تقدیم دو دستی جزیه همواره خوار و زیر دست باشند نه اینکه مسلمین و یا زمامداران اسلام به آنان توهین و بی احترامی نموده و یا آنها را مسخره کنند.» (طباطبایی، ۱۳۶۳ش: ۳۲۲/۹-۳۲۳)

بینامتنیت: بینامتنیت لفظی که در آن جریر بدون هیچ نوآوری و باحفظ معنا، واژه‌ی جزیه که تنها استعمال قرآنی داشته را در بیت خود حاضر کرده و در آن به ذلت و خواری قوم اخطل که مجبورند که هر ماه به آنها با دو دست خود و با ذلت و خواری جزیه پردازند اشاره کرده و این معنا را در بیت اول با آوردن وصف صاغر که لفظ آن عیناً در آیه‌ی قرآنی بکار رفته و عبارت «ما تلقی من الذل ابرح» که معادل آن در بیت دوم است، تقویت کرده است.

ج) جریر، در ابیات بسیاری، عامدانه واژه‌ی «خنزیر» (خوک) را به عنوان لقب اخطل و خوراک تغلیبان به کار می‌گیرد. ابیاتی از قبیل:

لَعَلَّكَ يَا خَنْزِيرَ تَغْلِبَ فَاخِرٌ إِذَا مُضِرٌّ مِنْهَا تَسَامَى بَنُو الْحَرْبِ (جریر، دیوان، ص ۵۶)

ترجمه: ای خوک تغلب! آیا آنگاه که جنگجویان مضر از تپه‌ها بالا آیند نیز فخر می‌فروشی؟

إِنَّ الْأَخِطَلَ خَنْزِيرٌ أَطَافَ بِهِ إِحْدَى الدَّوَاهِي الَّتِي تُخْشَى وَ تُنْتَظَرُ (جریر، دیوان، ص ۱۹۸)

ترجمه: اخطل خوکی است که یکی از مصیبت‌هایی که از آن می‌ترسد و انتظارش را می‌کشد بر سرش فرو آمده است.

الضَّاحِكُونَ إِلَى الْخَنْزِيرِ شَهَوْتَهُ يَا قَبِيحَتِ تِلْكَ أَفْوَاهًا إِذَا كَشَرُوا (جریر، دیوان، ص ۲۰۰)

ترجمه: آنان که با حرص به خوردن گوشت خوک، خندانند، زشت باد آن دهان‌هایی که باز شدند.

وَالْمُقْرِعُونَ عَلَى الْخَنْزِيرِ مَيْسِرَهُمْ بَيْسَ الْجَزُورِ وَ بَيْسَ الْقَوْمِ إِذَا جَزَرُوا (جریر، دیوان، ص ۲۰۰)

ترجمه: آنان که بر گوشت خوک تیر قمار می‌اندازند، چه بد گوشت‌هایی و چه بد قومی که گوشت را تگه تگه کردند.

خوک در فرهنگ عرب بر شر و فقر و مال حرام دلالت داشته و اگر کسی خوک را در خواب می‌دیده، کنایه از این بوده که دشمنی قوی و مکار دارد. (قیسی، ۱۹۸۴م: ۲۲۵)

جریر از این لفظ، فقط برای اخطل مسیحی استفاده کرده است و این، به دو دلیل است؛ دلیل اول اینکه حرمت و نفرت مسلمانان از این حیوان نجس، در به تصویر کشیدن رقیب، باعث تاثیر بیشتر بر خواننده می‌شود و چهره‌ی اخطل را زشت تر و منفورتر می‌گرداند. دلیل دوم اینکه اخطل، مسیحی است و مسیحیان گوشت خوک را، علی‌رغم مسلمانان، حرام نمی‌دانند. در آیات بسیاری خوک مظهر پلیدی و نجاست است و شاعر از این طریق، متن خود را، قداست و اعتبار دو چندان می‌بخشد.

این ابیات، به عنوان متن حاضر، آیه‌ی زیر درباره‌ی بنی اسرائیل - قوم ملعون و مغضوب خداوند - را به اذهان فرا می‌خواند؛ «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ» (مائده/۶۰)؛ ترجمه: بگو آیا شما را به بدتر از [صاحبان] این کفر در پیشگاه خدا خیر

دهم همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزیگان و خوکان پدید آورده و آنانکه طاغوت را پرستش کرده‌اند، اینانند که از نظر منزلت بدتر و از راه راست گمراه‌ترند.

جریر با فراخوانی متن قرآن کریم به ذهن خواننده‌ی مسلمان، اخطل را از سلاله‌ی قوم بنی اسرائیل دانسته که خداوند آنان را مورد خشم و غضب خویش قرار داده و به صورت میمون و خوک مسخ کرده است. وی، به نجاست و زشتی اخطل و قومش، به کمک این آیه‌ی قرآنی، اشاره‌ای آشکارا و مستقیم می‌کند.

بینامتنیت: جریر، بدون هیچ نوآوری و تغییری، از واژه‌ی قرآنی «الخنزیر» در اشعارش، جهت هجو اخطل- فقط اخطل و قومش- بهره برده است. رابطه‌ی ایجاد شده میان دو متن غایب و حاضر رابطه‌ای بسیار سطحی و از نوع نفی جزئی یا اجترار است. زیرا بدون کمترین نوآوری، متن حاضر ادامه دهنده‌ی متن غایب است.

د) جریر در مقام افتخار به دین خویش و حقانیت و پیروزی آن بر سایر ادیان این‌گونه سروده:

جاء الرسولُ بدینِ الحقِّ فانتكثوا و هل یضیرُ رسولَ اللهِ ان کفروا (جریر، دیوان، ص ۲۰۰)

ترجمه: پیامبر (ص) دین حق را آورد اما اخطل و قومش از آن رویگردان شدند و آیا کفر و گمراهی آنان به پیامبر خدا ضرری می‌رساند.

بینامتنیت: جریر در این بیت با آوردن ترکیب اضافی «دین الحق» که در قرآن بر کامل بودن دین اسلام و پیروزی آن بر سایر ادیان (الصف/۹، المائدة/۱۰۵) دلالت دارد با آیه‌ی «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (التوبة/۳۳) ارتباط برقرار می‌کند و با نوآوری و جابجایی برخی از کلمات، متن حاضر را با پیروی از قانون نفی متوازی یا امتصاص با متن غایب پیوند می‌زند؛ عبارت «أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ» در متن غائب به «جاء الرسولُ بدینِ الحقِّ» تبدیل شده است و قید لو کره المشركون در آیه‌ی شریفه تلویحاً به معنای عدم غلبه و پیروزی کافرین بر مسلمانان اشاره دارد که این معنا از مصراع دوم بیت نیز که معنای استفهام انکاری دارد تلویحاً برداشت می‌شود. هم چنین شاعر در مصراع دوم با آیه‌ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائدة/۱۰۵) که در وصف مؤمنانی نازل شده که چون حال کافران را می‌دیدند آرزو می‌کردند که آنها نیز ایمان بیاورند و چون یکی از آنها ایمان می‌آوردند مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌گرفتند ارتباط برقرار می‌کند.

ه) جریر در وصف گمراهی قوم اخطل و انحراف آنان از راه حق این‌گونه می‌سراید:

تَبِعُوا الضَّلَالَةَ نَاكِبِينَ عَنِ الْهُدَى وَ التَّغْلِبِيُّ عَمَى الْفُؤَادِ ضَلُولُ (جریر، دیوان، ص ۳۸۱)

ترجمه: قوم اخطل از گمراهی پیروی کردند درحالی‌که از طریق هدایت منحرف گشتند و تغلبی کوردل و گمراه است.

شاعر در این شعر، از آیه‌ی اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين (بقره:۱۶) الهام می‌گیرد. منظور از «اشتروا» در آیه‌ی شریفه خریدن و معامله واقعی و مبادله نیست بلکه استعاره و مجاز است در دوست داشتن و انتخاب کردن. این آیه‌ی شریفه در وصف منافقینی نازل شده که با وجود اینکه هدایت را در کنار خود داشتند و تمامی زمینه

های نیل به هدایت برای آنها مهیا بود گمراه شدند. شاید شاعر با تاثیر پذیری از این آیه سعی دارد این نکته را به مخاطب خود القاء کند که در حقیقت اخلل وقومش با مخالفت اسلام و اوامر آن با فطرت الهی خود به مخالفت برخاستند.

بینامتنیت: بینامتنیت لفظی که در آن شاعر بدون هیچ نوآوری و با حفظ معنا واژه «الضلالة» و «الهدی» از آیه قرآن را در بیت خود آورده و با استعمال لفظ تبعوا و اسناد آن به الضلالة در شعر خود به معنای مجازی اشتروا اشاره کرده و با عبارات ناکبین عن الهدی و ضلول، مفهوم «وما كانوا مهتدين» از آیه قرآن را در ذهن خواننده مجسم می سازد.

۲-۲. بینامتنی در عبارت‌ها

بینامتنی قرآنی، پدیده‌ای است که در ادبیات کلاسیک نمونه‌های بسیاری از آن را می‌توان دید؛ آن « پدیده‌ای است که ادیب، متن قرآنی را اقتباس کرده و آن را به طور مستقیم یا غیر مستقیم می‌آورد تا از این طریق اشاره به بخشی از آیه یا داستان قرآنی داشته باشد و آن را در متن خود وارد کند». (الجعفره، ۲۰۰۳، ۱۹)

از جمله جلوه‌های ذوق و هنرمندی هر شاعر و نویسنده‌ای، با توجه به ذوق و قریحه و احساسات، استفاده از ترکیبات و عبارات بکر و نو است که خود برای بازگو کردن آنچه را که در ضمیر خود دارد به آن توسل جسته و با هنرمندی و ذوق خلاق خود نکات دقیق آنها را یافته و با بیان و شیوه‌ای خاص به دوستدارانش القاء می‌کند. دقت در هجویات جریر در مقابله با اخلل ما را متوجه می‌کند که وی چگونه ترکیبات قرآنی را به اشعار خویش مزین ساخته و برای بیان معانی مختلف به کار برده است.

الف) جریر در هجو تغلیبان و نفرین آنها به مرگ از شدت خشم و با الهام از آیه‌ی قرآنی این‌گونه سروده:

موتوا مِنَ الْغَيْظِ غَمًّا فِي جَزِيرَتِكُمْ
لَنْ تَقَطَّعُوا بَطْنَ وَاذٍ دُونَهُ مُضْرُ (جریر، دیوان، ص ۱۹۹)

ترجمه: ای قوم اخلل بخاطر غم واندوه و از شدت خشم در جزیره تان بمیرید که شما هرگز سرزمینی را که در برابر آن قبيله ی مضر قرار گرفته باشد نخواهید پیمود.

در این بیت جریر با استفاده از عبارت موتوا من الغیظ با آیه‌ی:

«إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمْ الْأُنَّامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (آل عمران، ۱۱۹)

که در وصف اهل کتابی نازل شده که دچار نفاقند و در جمع، مؤمنان را تصدیق می‌کنند و در خلوت از ناراحتی ائتلاف مسلمانان، سر انگشتان خود را گاز می‌گیرند و اقدام به کارشکنی می‌کنند ولی کاری از پیش نمی‌برند، آگاهانه ارتباط (نفی جزئی یا اجترار) بر قرار می‌کند و تلویحاً صفت نفاق در قوم اخلل و عدم توانایی ایشان در تحقق اهداف خویش را در نزد خواننده مجسم می‌سازد.

ب) جریر در هجو قوم اخلل به پرستش صلیب و طلب یاری از مار سرجس و پسرش به عنوان نماد شرک این‌گونه سروده:

يستنصرونَ بمارِ سرجسَ و ابنه
بعدَ الصليبِ و ما لهم من ناصرٍ (جریر، دیوان، ص ۲۳۷)

ترجمه: قوم اخلل پیوسته از مار سرجس و پسرش بعد از صلیب یاری می‌گیرند در حالیکه برای آنها هیچ یاریگری نیست.

جریر در این بیت تأکید دارد که تغلبی‌ها پیوسته از مار سرجس و پسرش که از مقدّسات ایشان به شمار می‌روند بعد از صلیب یاری و کمک می‌جویند. طلب کمک از مار سرجس و صلیب به عنوان نیروی نافذ در عالم از نظر جریر شرکی آشکار به شمار می‌رود بنابراین جریر با سخن «ما لهم من ناصر» این یاری را نفی می‌کند. این عبارت تأثیر واضحی از آیات قرآن کریم است. از آیه‌ی «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (آل عمران/۲۲) ترجمه: آنها کسانی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه گردیده و کسی آنها را (برای نجات از عذاب) یاری نخواهد کرد.

و نیز آیه‌ی شریفه‌ی «فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (آل عمران/۵۶) ترجمه: اما کسانی که کفر ورزیدند آنها را در دنیا و آخرت به عذابی سخت عذاب می‌کنم، و آنان را هیچ یآوری نخواهد بود. این آیات بیانی است برای حکم عذابی که خدای تعالی در باره یهود در روز قیامت می‌راند، البته یهودیانی که کافر شدند. (طباطبایی، ۱۳۶۳ش: ۳/۳۳۰)

بینامتنیت: در این بیت جریر با استفاده از عبارت «ما لهم ناصرین» با آیات مورد نظر (متن غائب) که در وصف مسیحیانی که کافر شدند نازل شده، آگاهانه ارتباط (نفی جزئی یا اجترار) برقرار می‌کند و بدینوسیله آنها را بخاطر پرستش صلیب و یاری خواستن از مار سرجس متهم به کفر می‌کند.

ج) جریر در هجو تغلبیان و تهدید آنها به جنگی که زنان از شدت ترس از آن، بچه‌های خود را سقط می‌کنند این‌گونه سروده:

فَقَدْ قَذَفَتْ مِنْ حَرْبِ قَيْسٍ نِسَاءً كُمْ
بأولادها منها تمامٌ و مُعْجَلٌ (جریر، دیوان، ص ۳۶۵)

ترجمه: زنان تغلب در جنگ با قبیله‌ی قیس فرزندان نارس و کامل خود را سقط می‌کنند.

جریر در این بیت، جنگ قبیله‌ی قیس با تغلب را به صحنه روز قیامت و چه بسا هولناکتر از آن مانند می‌کند که در آن زن‌های باردار و پا به ماه از ترس جنین‌های خود را سقط می‌کنند و در بیان معنا و مقصود خود، با آیه‌ی «و تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا» (حج/۲) ارتباط برقرار می‌کند لیکن الفاظ را جایجا می‌کند به جای تضع (از مصدر وضع) از قَذَفَ بمعنای پرتاب کردن که نوعی مبالغه در وضع و انداختن است استفاده می‌کند و بجای ذات حمل، لفظ صریح آن یعنی نساء و بجای حمل، اولاد را در شعر خود می‌آورد بطوریکه خواننده با دَقَّت و تَأَمَّل در معنا، به حضور متن غائب پی می‌برد و همین امر باعث شده که رابطه‌ی نفی متوازی یا امتصاص میان متن غائب و حاضر برقرار گردد.

نتیجه گیری

از آنچه بیان شد، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. مسیحی بودن اخطل بهترین فرصت را در اختیار جریر قرار داده بود تا بتواند به او حمله کند و با استفاده از مفاهیم والای اسلامی و تاثیر پذیری از منبع الهام بخش این مفاهیم و ارزشها یعنی «قرآن کریم» شأن او را پایین بیاورد؛ چرا که در آن جامعه، اسلام دین رسمی بود و اکثریت جامعه، آن را با جان و دل پذیرفته بودند.
۲. روی آوردن جریر به متون دینی، به ویژه قرآن کریم، باعث شکل گیری انواع و اشکال بینامتنی در هجویات وی گشته است که همه‌ی این موارد به شکل آگاهانه صورت پذیرفته است؛ زیرا وی در پی غلبه بر حریف و قداست بخشیدن به اشعار خود بوده است. در این پژوهش به بررسی بینامتنی لفظی هجویات جریر با قرآن کریم در مقابله با اخطل پرداخته شد که بنابر آن، این شاعر در شعرخویش در دو سطح واژگان و عبارت، از آیات پرمحتوا و روح انگیز قرآن کریم بهره برده است. رابطه‌ی بینامتنی در سطح واژگان بیشتر از نوع نفی جزئی یا اجترار، در عبارات بیشتر از نوع نفی متوازی یا امتصاص بوده است.
۳. جریر از آیه‌های قرآنی به طور کامل استفاده نمی‌کند و بیشتر استفاده‌ی وی از آیات قرآن، منحصر به واژگان و عبارتهاست؛ زیرا وی در پی آنست تا با همین استفاده‌ی مختصر از واژگان و عبارتها قرآنی، درون مایه‌ی شعری خود را پخته و استوار نماید و خواننده را به ژرفای معانی اشعارش که برگرفته از قرآن است، سوق دهد و در عین حال به اشعارش قداست بخشد.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن رشیق القيروانی، أبو الحسن (۱۹۷۲م)، *قراضة الذهب فی اشعار العرب*، تحقیق: الشاذلی بو یحیی، تونس: الشركة التونسية للتوزيع، دون طبعة.

٢. ابن عطية، جرير (١٩٩٩م)، ديوان جرير، شرحه و ضبطه و قدّم له غريد الشيخ، ط١، بيروت: مؤسسة الأعلّمى للمطبوعات.
٣. جعافرة، محمد (٢٠٠٣م)، التناص و التلقى، چاپ اول، اردن: دار الكندى.
٤. حسنى، المختار (٢٠٠٣م)، التناص فى الانجاز النقدى، مجلة علامات، المجلد ١٣، الجزء ٤٩، صص ٥٦٠-٥٧٨.
٥. ضيف، شوقى (١٩٨٩م)، تاريخ الأدب العربى العصر الاسلامى، القايره: دار المعارف، ط ١١.
٦. طباطبايى، محمد حسين (١٣٦٣ش)، الميزان فى تفسير القرآن، ترجمه: محمد باقر موسى، قم: جامعه مدرّسين حوزة علميه قم.
٧. عزام، محمد (٢٠٠٥م)، الشعرية الخطاب السردى، دمشق: منشورات الكتاب العرب.
٨. عزام، خالد محمّد (٢٠٠٧م)، جرير شاعر النقائض الأمويّة و النزعة الدينيّة، إربد: عالم الكتب الحديث.
٩. القيسى، نورى (١٩٨٤م)، الطبيعة فى الشعر الجاهلى، بيروت: دار عالم الكتب و مكتبة النهضة العربية، ط ٢.
١٠. لوشن، نور الهدى (١٤٢٤ق)، التناص بين التراث و المعاصرة، مجلّة جامعة أمّ القرى لعلوم الشريعة و اللغة العربية و آدابها، ج ١٥، ع ٢٦، (صص ١٠١٩-١٠٣٣).
١١. مرتاض، عبدالملك (١٩٩٨م)، السبع المعلقات (مقاربة سيميائية/أنتروبولوجية لنصوصها)، چاپ اول، دمشق: منشورات اتحاد كتاب العرب.
١٢. مفتاح، محمّد (١٩٩٢م)، تحليل الخطاب الشعرى (استراتيجية التناص)، المركز الثقافى العربى، ط ٣.
١٣. موسى، خليل (٢٠٠٠م)، قراءات فى الشعر العربى الحديث و المعاصر، دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب.
١٤. وعداالله، ليديا (٢٠٠٥م)، التناص المعرفى فى شعر عزّ الدين المناصرة، بيروت: دارالمندلاوى.